اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت صد و یک)

تغذیه معنوی

۱. تغذیه معنوی:

طبق فرموده خدا در قرآن، از شیر گرفتن نوزاد دو سال طول میکشد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾

و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است (۱۴)

این نکته خیلی مهم است که خدا کلمه فصال را در این مورد استفاده می فرماید. فصال یعنی از شیر گرفتن. خدا نمی فرماید که به بچه دو سال شیر بدهید؛ بلکه می فرماید بچه را در طی و در طول دو سال از شیر بگیرید. این دو جمله در ظاهر ممکن است یکی باشند، ولی تفاوت معنایی مهمی در آن نهفته است.

شیر دادن به نوزاد آنقدر مهم است که در استحکام بدن و سیستم ایمنی بدن او بسیار مهم است و اگر نوزاد درست تغذیه نشود، تا آخر عمرش مشکلات جسمی همراه او خواهد بود. اما خدای مهربان عمدا از کلمه عام به جای سال (سنه) در آیه (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ**) صحبت می فرماید. زیرا** عام **در عربی مفهومی عمومی تر از سال دارد و فقط به معنای سال نیست، بلکه به معنای دوره هم هست. فصال یعنی از شیر گرفتن. از شیر گرفتن فیزیولوژیک، بمرور و طی دو سال است. اما از شیر گرفتن معنوی، طی دو دوره انجام می پذیرد. یک نوزاد، طی دو سال از شیر گرفته میشود. اما ما یک تغذیه معنوی داریم که طی دو دوره زندگی، فرد از آن گرفته می شود. وقتی خدا می فرماید نوزاد طی دو سال (عامین) از شیر گرفته شود، در مبحث معنوی، به معنای دوره است. یعنی افراد طی دو دوره و به مرور از تغذیه معنوی گرفته می شوند. در تغذیه شیر، نوزاد در طی دو سال از شیر گرفته میشود. اما در تغذیه معنوی، فرد طی دو دوره از تغذیه معنوی گرفته میشود. دوره های زندگی انسان به این صورت هستند:**

1. **تا ۱۲ سالگی (کودکی)**
2. **از ۱۲ تا ۱۸ سالگی (نوجوانی)**

۳- از ۱۸ تا ۴۰ سالگی (بلوغ جسمی تا بلوغ روحی)

۴- از ۴۰ تا ۶۰ (دوران میانسالی)

۵- ۶۰ به بالا (دوران پیری)

همانطور که یک نوزاد ، طی دو سال از شیر مادر گرفته میشود؛ یک فرد هم از نظر معنوی و روانی در طی دو دوره زندگی (تا ۱۸ سالگی) از تغذیه معنوی گرفته میشود و مستقل میشود. یعنی یک کودک تا دوره نوجوانی باید توسط خانواده ، معنویت به او گفته شود و تغذیه معنوی شود، طوریکه در طی دو دوره اول زندگی، مستقل شود. مستقل شدن این جوان از نظر معنوی، او را برای دوران بعدی زندگی بیمه خواهد کرد و دیگر جذب عرفانهای غلط نخواهد شد. کودکان و نوجوانان را از نظر روانی مستقل بار آورید و بجای ماهی، به آنها ماهی گیری یاد دهید. گاهی بعضی افراد از بچه هایشان یک سری سوالات مذهبی می پرسند و از آنها میخواهند که اینها را حفظ کنند؛ در حالیکه حفظ کردن این داده ها به چه دردی میخورد؟ حفظ کردن معنویات یک نوع خیالپردازی و جادو است. معنویات باید درک شوند، تا در قلب افراد به معنا تبدیل شود. اگر نوجوانان و یا جوانان طی دو دوره اول زندگی (تا ۱۸ سالگی) تغذیه معنوی نشوند، بعدا به مشکل بر میخورند.

۲. قوم نوح:

پیامبران و کتابهای آسمانی معنویت به مردم یاد میدادند؛ اما در جبهه مقابل، مفاهیمی را به بچه های خود دیکته میکردند و تعصبات آنان را تحریک میکردند.

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ﴿٢٢﴾ و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند (۲۲)

وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾

و گفتند زنهار خدایان خود را رها مکنید و نه ود را واگذارید و نه سواع و نه یغوث و یعوق و نسر را (۲۳)

در این آیه، قوم نوح، برای جلوگیری از معنویتی که پیامبر نوح ارائه میکرد، تعصبات فرزندان خود را تحریک میکردند. مثلا میگفتند این الهه ها متعلق به شما و مال شمایند (آلِهَتَكُمْ**) و حتی با اسم آن را ذکر میکردند و میگفتند نباید رهایشان کنید و باید حمایتشان کنید. اگر به این جمله دقت کنید (**وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا **)؛ پنج بت نام برده شده است ولی سه حرف نفی (لَا) آورده شده است. جالب است که هر کدام از این اسامی، معنا و مفهوم خاص خود را داشته اند.**

- وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا (ودّ نمایانگر مرد، پدر، پسر و در کل جنس نرینه)
- وَلَا سُوَاعًا (سواع نمایانگر زن، مادر، دختر و در کل جنس مادینه)
- وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (هر کدام از این سه بت، نمایانگر حیوانات مختلف بوده اند. یغوث=شیر، یعوق= اسب ، نسر= کرکس و هر کدام از این سه حیوان نمایانگر یک خاصیت بوده اند. شیر پادشاه جنگل و نماد قدرت؛ اسب نماد سرعت و قدرت نظامی و زیبایی ؛ کرکس نماد پرندگان قوی و شکار...)

به این طریق از نظر قوم نوح، بتهای پنجگانه به سه گروه و یا سه ایدئولوژی تبدیل شده اند. یک صندلی، اگر دو پایه داشته باشد، برای نشستن و تکیه دادن مناسب نیست، ولی وقتی سه پایه داشته باشد، دیگر میتوان به آن تکیه کرد. به همین خاطر بیشتر ایدئولوژیها بر مبنای سه و یا تثلیث بنا شده اند. قوم نوح بتهای پنجگانه خود را به سه اصل و سه گروه و سه پایه تقسیم کرده بودند. مسیحیت برای تبلیغ عقاید منحرف خود، نظریه تثلیث را بنا کردند و تابحال بوسیله این نظریه سه پایه، یک سوم مردم جهان را فریب داده اند. عقل سلیم میگوید که کسی غیر از خدا نباید آنقدر بزرگ شود؛ عقل سلیم میگوید که همگی عبد و بنده خدایند و نیازمند خدا. اما در قاعده تثلیث این انحراف امکان پذیر است. خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است و بقیه عبد او هستند و نیازمند عبادت خدایند. در نظریه تثلیث و سه پایه ای ، افراد براحتی فریب میخورند. به جمله سه تایی زیر توجه کنید:

پنجره باز است،

باز پرنده است،

پس پنجره پرنده است.

در ظاهر این جمله سه تایی ، یک فلسفه را بیان میکند ولی عقل سلیم میگوید غلط است. قوم نوح از این نوع استدلالها برای پیشبرد قواعد خود استفاده میکردند.

۳. فرعون:

فرعون هم برای ایجاد ثبات در ایدئولوژی خود، یکبار میگفت من رب بزرگ شما هستم (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى – خدای خدایان) **و یکبار میگفت من اله شما هستم** (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) **و یکبار میگفت من مالک هستم**(وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ). **فرعون ایدئولوژی و پایه های بنیاد فکری و عقیدتی خویش را بر این سه پایه بنا نهاده بود .** الْأَوْتَادِ **در آیه زیر به معنای عقاید سه پایه هم هست و هر چند از یک بطن دیگر به معنای اهرام هم هست.**

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ و فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند و یا عقاید سه پایه] (١٠)

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند (١١)

وقتی فرعون برای ایدئولوژی و حکومت خود، سه پایه قرار داده بود، دیگر حتی خودش هم فریب خورده بود و نمیتوانست ره راست بیابد. مسیحیت با اختراع تثلیث، حتی خودشان هم فریب خوردند. گاهی آدمی، پندار غلط خود را هم باور میکند و برای این پندار غلط، کردار و گفتار تولید میکند و حتی سه اصل برایش در نظر می گیرد.

موسی نُه نشانه (سه در سه) برای به هم ریختن این ایدئولوژی سه پایه فرعونیان آورد؛ ولی بیفایده بود و قربانیان نجات نیافتند و وارد جهنم شدند. سه پایه قرار گرفتن برای باطل ، آنقدر خطرناک است که خدا در سوره ناس، مردم را در این مورد به پناه بردن به خدا توصیه میکند.

خدای مهربان، در سوره ناس، سه اصل مهم را به مردم گوشزد میکند و برای محکم کردن عقیده یکتاپرستی، گوشزد میکند که باید فقط خدا را (رَبِّ – مَلِكِ – إِلَٰهِ**) دانست و این سه پایه، بنیاد یک عقیده توحیدی است.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ به نام خدای رحمتگر مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ بگو پناه می برم به پروردگار مردم (١)

مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ پادشاه مردم (٢)

إِلَٰهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ معبود مردم (٣)

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ از شر وسوسه گر نهانی (۴)

الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند (۵)

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾ چه از جن و [چه از] انس (۶)

جالب است که آخرین سوره قرآن ، راجع به انسان صحبت میکند و ما انسانها را مخاطب قرار داده است؛ زیرا طرز فکری انسانها طوری شکل می گیرد که با تغییر این سه اصل براحتی فریب میخورد و این نکته ثابت میکند که اجنه و شیاطین در طراحی این خرکها و سه پایه های فکری بسیار ماهرند و براحتی برای انسانها ایدئولوژی های غلط طراحی میکنند. به همین خاطر خدای حکیم برای جلوگیری از این انحطاط، در آخرین سوره و توصیه قرآنی، این سه اصل مهم یکتاپرستی را به مردم گوشزد میکند. فرعون تمام این سه اصل را زیر پا گذاشت و سایر مردم معمولا یکی یا دو یا سه تا از این اصول را زیر پا میگذارند. خیلی از نمادها روی پرچمهای

کشورها، از دوران قدیم به مردم رسیده است و حتی بعضی مواقع معانی واقعی آن را نمیدانند و بیشتر این نمادها برای مطرح نمودن این سه پایه های غلط است.

شیطان روی تغییر و یا انحراف یکی از سه آیتم اله، ملک، رب کار میکند. زیرا یکی از این سه پایه را تغییر دهد، دیگر ایدئولوژی یکتاپرستی پایدار نمی ماند و می افتد. فقط خدا ربّ است و فقط خدا اله است و فقط خدا ملک است. یعنی باید هر سه را به فقط خدا اختصاص داد. اصلا ما در نمازهای روزانه، این اصل مهم را تکرار میکنیم. وقتی میگوئیم الله، یعنی فقط او را به عنوان اله پذیرفته ایم. بجا آوردن نماز، سه پایه عقیدتی ما را محکم و محکمتر میکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾به نام خدای رحمتگر مهربان (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان (۲)

الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾رحمتگر مهربان (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾[و] خداوند روز جزاست (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾[بار الها] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾راه آنان که گرامی شان داشته ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان (۷)

رابطه و همبستگی خاصی بین سه پایه ربّ ، ملک و اله برقرار است، طوری که نمیتوان خدا را به عنوان تنها اله قبول کرد ولی از طرف دیگر، ارباب دیگری گرفت. معمولا

و متاسفانه مردم ملائکه و پیامبران را به عنوان ربّ خود اخذ میکنند. معنای یکتاپرستی در این است که این سه پایه، تنها و تنها به الله اختصاص داده شود و لاغیر.

وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به ربوبیت بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد (٨٠)

خدا مالک آسمانها و زمین است و دیگران هیچ کاره اند. اگر سلسله مراتبی در انجام امور دنیا هست، به نحوه ارتباط ما با خدا مربوط نیست. ما موظفیم فقط خدا را بخوانیم و فقط او را اله خود قرار دهیم. هرگونه انحراف در یکی از این سه پایه، دو پایه دیگر را هم منحرف میکند. وقتی خدا را اله خود میدانیم، حتما باید ربّ و مالک ما هم خدا باشد و گرنه عقیده انحرافی است و مثل مسیحیان دچار تثلیث میشویم. مسیحیت در ظاهر میگویند مسیح خود خدا نیست ولی او را به اربابی گرفته اند و به همین خاطر در تثلیث افتاده اند.

۴. بعل:

هر گونه ایده غلطی، همچنان ساکت و آرام نمی ماند، بلکه در آینده یک ایدئولوژی غلط را بوجود میاورد. قابیل هابیل را کشت و در نهایت یک فرقه عرفانی به اسم کابالا (برگرفته از اسم قابیل) بوجود آمد. کابالا از همان اسم قابیل گرفته شده است و نسل به نسل منتقل شد.

بت بَعل ، ابتدا سمبل برتری و اهمیت نرینگی بود و به همین خاطر در عربی و عبری، به شوهر بَعل میگویند. بعضی نمادها و بتها هم اکنون در بعضی کشورهای آسیایی هستند که آدمی رویش نمیشود در یک جمع نام آن را ببرد. بت بعل در کشورهای مختلف با روشهای مختلف هنوز مانده است. در بعضی کشورها، آلت تناسلی مقدس است و این یک نمونه از بت بعل است! در هندوستان گاو مقدس است و گاو را مادر زمین می نامند. اینها همگی یک نوع بعل هستند. در زمانه ما هم جنبشهای فمنیست زنانه و مردانه ، همان بت بعل هستند.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بعل را می خوانید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید (۱۲۵)

در آیه قرآن، خدای حکیم در مقابل بت بعل، صفت احسن الخالقین را بکار میبرد. زیرا مردم به این خاطر، نرینگی و یا مادینگی و نمادهای آن را مقدس میدانستند، زیرا آن را بوجود آورنده انسانها و آن را زندگی بخش میدانستند. اما خدا در مقابل این نوع نگرش میفرماید که خدا بهترین آفریننده ها است. بعضی فرهنگها، مرد را به بت بعل تبدیل کرده اند و در بعضی فرهنگها، زن را بت بعل قرار داده اند. حتی در بعضی زبانهای ایرانی، از زن به عنوان آفریننده یاد میشود. این نوع تفکر به زمان قبل از زرتشت و آئینهای قبل از آن بر میگردد.

در ضمن در این آیه بَعْلًا **استفاده شده است بدون ال معرفه و با حالت قید. این یعنی** بَعْلًا **فقط مربوط به آن زمان نیست و بلکه در همه زمانها این چنین بتهایی وجود دارد.**

در هر زمانی، بتهای بعل زیادی وجود دارد، ولی چون در زمان حال زندگی میکنیم، برای مردم زیاد مشخص نیست. فکر نکنید به علت عدم تشخیص این نوع بتها، گذشتگان آدمهای احمقی بوده اند، بلکه معما چون حل گشت آسان شود. قدرت باطل خیلی زیاد است. اگر مردم این زمان را به زمان نوح و قبل از طوفان برگردانید، همان اشتباهات را تکرار میکنند و شاید بدتر. همه مردم زمان ما میگویند که روش فرعون غلط بود. اما از روشهای فرعونی زمان خود اطلاعی ندارند و آن را نمی شناسند.

در یک منطقه ای، کوهی بود که زنان نازا برای بچه دار شدن به آن کوه میرفتند و به مقبره یک آدم مرده که در آنجا بود، دخیل می بستند؛ این هم خودش یک نوع بت بَعل بود. یا مردم پیش دعانویس میروند که مشکل نازایی آنها را حل کند و این هم خودش یک نوع بَعل است. نمونه های از این نوع زیاد است.

۵. خدا بهترین انتخاب کنندگان است:

اکنون نمادهایی بوجود آمده اند که مردم به آن روی می آورند تا مشکلاتشان حل شود. در آیه آخر سوره لقمان، خدای مهربان از چند آیتم نام میبرد و به بشر توصیه میکند که در آنها دخالت نکند و تعادل آن را به هم نریزد. علم به چگونگی قیامت، نازل کردن باران و غیث، تعیین آنچه که در رحمهاست و تعیین رزق فردا و تعیین محل مرگ. در این گونه موارد، بهتر است که بشر در آن دخالت نکند و خدا را به عنوان بهترین انتخاب کننده بپذیرد. مثلا وقتی مردم در تعیین جنسیت جنین، دخالت میکنند، مرتکب قتل میشوند و باعث عدم تعادل بین جنس مذکر و مونث میشوند.

هر چند که من معتقدم که بشر نمی تواند جنسیت نوزاد را تغییر دهد و او فقط جنینی که مورد دلخواهش نیست را میکشد و اسم این جنایت را انتخاب جنسیت نوزاد گذاشته است!

زمانی در کشور چین، نوزادهای دختر را می کشتند و بعد از مدتی تعداد فرزندان پسر بسیار بیشتر از دختر شد و مشکلات زیادی پیش آمد. بشر شایستگی دخالت در بعضی چیزها را ندارد و ثابت کرده است که بسیار ظالم است. این عمل هم نوعی گرفتن بت بعل است.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾

در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است (۳۴)

وقتی مردم بخواهند در امورات خدا دخالت کنند، کار را خراب میکنند. آنها به این طریق بتهای بعل برای خود انتخاب میکنند و خدای احسن الخالقین و بهترین انتخاب کننده گان را رها میکنند و به بتهای بعل رو می آورند.

۶. مکر قوم نوح:

قوم نوح با قراردادن ایدئولوژی خود بر اساس سه پایه، آن را محکم کردند و حتی کسی مثل پیامبر نوح نتوانست تغییر زیادی در آنان بوجود آورد و طوری شده بود که همسر و پسر نوح و خیلی از نزدیکان دیگر نوح هم از راه راست منحرف شدند و به سمت باطل رفتند. وقتی در یک جامعه نتوان حتی افراد خانواده خود را راهنمایی کنید و نصیحتهای مداوم و احسن، کارساز نباشد؛ یعنی باطل برای خود یک سه پایه محکم طراحی کرده است و مثل اهرام ثلاثه جا محکم کرده است. اهرام ثلاثه طوری طراحی شده است که بعد از سالها، هنوز برپاست. بعضی عقاید شرک آمیز هم اینچنین ریشه دارند و کسی نمیتواند آن را از بین برد، بجز خدای عالمیان.

قوم نوح برای بچه های خود اینطوری معنویت تبلیغ میکردند. مثلا وقتی بت سواع **را برای مردم توضیح میدادند، به او میگفتند که این بت نمایانگر مادر است ؛ آیا شما برای مادر خود احترام نمی گذارید! ، کسی که شما را بزرگ کرده است؟ به این طریق با استدلالهای اینطوری مغلطه و سفسطه میکردند و دست روی احساسات فرزندان خود می گذاشتند و خدا این نوع مغلطه ها را مکر بزرگ می نامد (**وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا **). خدا اینجور معنویتها را رد میکند و افراد برای جذب معنویت، باید از هر دو فاکتور عقل و احساسات خود بهره برند. نوح از آنها نا امیده شده و می گوید که خدایا اینها دیگر هیچ نسل درستی تولید نمی کنند (**وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا **).** وَلَا يَلِدُوا **در این آیه به معنای فقط زادن نیست. بلکه قوم نوح، برنامه ریزی عجیبی برای تولید کردن معنویت کاذب داشتند. یلدوا از ریشه ولد آمده است و به معنای تولید کردن و زادن آمده است. معنای دیگر آیه این است که معنویت و ایدئولوژی قوم نوح، بجز گناهکار**

ناسپاس تولید نمی کند. در واقع آنها، فرزندانی ربات مانند تحویل جامعه میدادند که فقط یک سری معنویت را حفظ کرده بودند و روی آن تعصب داشتند و گرنه برهان قاطعی برای این کار خود نداشتند. انسان ربات نما، عقل و شعور را با هم بکار نمی برد. بلکه فقط یکی از اینها را بکار می برد و عصبیت و تعصب، تنها راه دفاع آنان است.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿۲۶﴾

و نوح گفت پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار (۲۶)

إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿۲۷﴾

چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس تولید نمی کنند (۲۷)

۷. هبوط محیط زیست قوم نوح:

قوم نوح، زندگی و محیط زیست فوق العاده ای داشته اند. محیط زیست آنها در هر چند کیلومتر، رودخانه های زیبایی داشته است و از هیچ نظری کمبودی نداشته اند و خوشی زیاد زیر دلشان زده بود. اما با این همه نعمت و فراوانی، ناشکر و ناسپاس بوده اند. الهه های زیادی با نامهای حیوانات و طبیعت داشته اند ولی روزهایی برای شکرگزاری و سپاسگزاری از نعمات خدا نداشته اند.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۱﴾ [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد (۱۱)

وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿۱۲﴾ و شما را به اموال و فرزندان یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد (۱۲)

بعد از طوفان نوح، آبهای رودخانه ها کمتر شد و در محیط زیست هبوط صورت گرفت، تا مردم کمی بخود آیند. این اولین هبوط درون زمینی بود که در زمین شکل گرفت. جالب است که قوم نوح، بوسیله همان نعمتی که در آن شکرگزاری نمی کردند، از بین رفتند. یعنی بوسیله آب. آب میتواند یک نعمت باشد؛ اما همین آب میتواند عذاب هم باشد.

هر آنچه که مردم علیه خدا انجام دهند، به خودشان بر میگردد. اگر مردم خدا را فراموش کنند، خدا هم آنان را فراموش میکند و در نتیجه مردم دچار خودفراموشی میشوند(فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا**). اگر مردم خدا را فریب دهند، فریب به خودشان برمیگردد(**يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**). کسی که علیه طرح خدا مکر کند، مکر به خودش بر میگردد (**وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**). اگر مردم برای نعمتی که به آنان داده شده است، سپاسگزاری نکنند، این نعمت به عذاب تبدیل میشود.**

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۳﴾

این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست (۵۳)

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾

و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی نیاز ستوده است (۱۲)

عرفانهای شرقی، برای حذف نام خدا از فلسفه وقایع و اتفاقات، کارما را اختراع کردند و گفتند هر آنچه انجام می‌دهیم، فکر می‌کنیم یا می‌گوییم، به خودمان بازمی‌گردد و این را کارما نامیدند. آنها لفظ خدا را از این معادلات حذف کردند. هر چیزی که نقش خدا در آن حذف شود، یک جادو است. اما گفته خدا در قرآن به ما می فهماند که برای افرادی که علیه طرحهای خدای قادر توانا برنامه ریزی میکنند و علیه آن اقدام میکنند؛ همیشه گرفتاری ها و مصیبتها برایشان تکرار میشود و به خودشان بر میگردد. وقتی در یک معادله و رابطه، نقش اله، ربّ و مالک به خدای عالمیان داده نشود، یعنی آن رابطه یک رابطه جادویی است. در کارما، خدا هیچ نقشی به عنوان اله، رب و یا مالک ندارد و سه پایه توحیدی را نشانه رفته است

در کارما، کسی غیر از خدا به عنوان صاحب یکی از این سه صفت گرفته میشود. مثلا مردم میگویند که فرد معلول و یا ناقص الخلقه را اذیت نکنید و گرنه شما هم معلول میشوید! قطعا اذیت فرد معلول و یا ناقص الخلقه بسیار ناپسند است. اما در این جمله در قسمت دوم آن، کلمه "خدا" حذف شده است. این گونه عقاید، باعث تقدس بخشیدن به معلولین و افراد ناقص الخلقه شده است. این یک عقیده ثابت توحیدی است که کسی غیر از خدا، مقدس نیست و فقط خدا مقدس است و لاغیر.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدایی را که مالک پاك و مقدس ارجمند فرزانه است تسبیح می گویند (۱)

چند سال پیش، در یکی از روستاهای هند، کودکی ناقص الخلقه به دنیا آمده بود و مردم بخاطر تفکرات کارما، او را مقدس کرده بودند و در او تبرک می جستند و به این طریق سه پایه عقیدتی خویش را منحرف کردند. کارما یک تفکر توحیدی نیست و بلکه تقدس بخشیدن به غیر خدا در آن نهفته است.

وقتی مردم غیر خدا را به عنوان اله، رب و یا مالک بگیرند، دیگر قدرت درک و اخذ معنویت صحیح را از دست میدهند. مثلا فرعون به عنوان رب و الهه و مالک خود را معرفی میکرد ولی آیا فرعون اصلا میتوانست، ربّ باشد؟ خیر؛ آیا میتوانست اله باشد؟ خیر. زیرا اصلا حتی نمیدانست که فقط خدا میتواند ربّ (پرورش دهنده مردم) و اله (اجابت کننده نیازها و دعاهای مردم) باشد. پیامبر نوح به مدت ۹۵۰ سال مردم را نصیحت کرد و این مدت زمان، شاید شامل پنجاه نسل باشد. نوح پنجاه نسل را نصیحت کرد ولی بیفایده بود. خدای قادر توانا بعد از نصیحت پنجاه نسل، تصمیم به هبوط زمین گرفت و محیط زیست آن را هبوط داد و امکانات آن را کم کرد تا مردم کمی به خود آیند. بعد از طوفان، دیگر زمین مثل سابق، رودخانه های زیاد نداشت و آن نعمات و فراوانی های سابق را از دست دادند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت (۱۴)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

و او را با كشتى نشينان برهانيديم و آن [سفينه] را براى جهانيان عبرتى گردانيديم (١٥)

نظام فکری و عقیدتی فعلی جهانی باید به هم بخورد و براساس قرآن، پایه ها از نو بنا شوند. این تنها راه نجات بشریت است. اول مقاله گفته شد که فصال در عربی یعنی از شیر گرفتن. طبق قرآن، از شیر گرفتن فیزیولوژیک نوزاد، بمرور و طی دو سال است. اما از شیر گرفتن معنوی، طی دو دوره انجام می پذیرد. اما نوح نه دو دوره، بلکه پنجاه دوره هم برای آنان تبلیغ کرد و البته بیفایده بود. وقتی نسلی طی دو دوره پیوسته، دنبال معنویت نروند، یعنی آن نسل از بین رفتنی است. وقتی کسی در طول روز، دو نماز پشت سر هم از دست دهد، یعنی بی توجهی عمدی به نماز. طبق فرموده خدا در قرآن، بیشتر آدمیان در هر دوره از زندگی خویش، یکبار یا دوبار در آزمایش جدی قرار می گیرند و تست میشوند.

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

آيا نمى‏ بينند كه آنان در هر سال يك يا دو بار آزموده مى‏ شوند باز هم توبه نمى‏ كنند و عبرت نمى‏ گيرند (١٢٦)

وقتی کسی طی دو دوره متوالی زندگیش، دنبال معنویت نرود، یعنی بیماری روانی گرفته است و البته به بیماریهای روانی دیگری هم مبتلا خواهد شد. عَامَيْنِ **در عربی به معنای دو سال؛ دو دوره، دو نسل، دو برهه زمانی میتواند باشد. وقتی نوزادی دو سال**

شیر مادر و یا مقوی نخورده باشد، تا آخر عمرش این نوزاد از نظر سلامت جسمی مشکل خواهد داشت. وقتی یک فردی دو دوره متوالی زندگیش، معنویت کسب نکرده باشد، بیمار روانی خواهد شد و در نتیجه به معنویتهای کاذب روی خواهد آورد. بیمار روانی، یعنی به معنویت کاذب و شیطانی روی آوردن. دوره های معنوی زندگی انسان:

1- **تا ۱۲ سالگی (کودکی)**
2- **از ۱۲ تا ۱۸ سالگی (نوجوانی)**
3- **از ۱۸ تا ۴۰ سالگی (بلوغ جسمی تا بلوغ روحی)**
4- **از ۴۰ تا ۶۰ (دوران میانسالی)**
5- **۶۰ به بالا (دوران پیری)**

جوانی که در دو دوره متوالی زندگیش، معنویت صحیح کسب کرده باشد، از نظر ذهنی ایمن تر خواهد بود. اگر هزار ساعت برای این فرد در مورد مزایای مخدرات صحبت شود، غیر ممکن است که بتوان او را به آن سمت کشاند.

۸. ناقه:

ناقه در عربی، فقط به معنای شتر نیست. بلکه مریضی که تازه خوب شده باشد را هم ناقه میگویند. شتری که اهلی شده باشد را هم ناقه میگویند.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿۱۳﴾ پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده شتر خدا و [نوبت] آب‌خوردنش را [حرمت نهید] (۱۳)

سقیا در عربی به معنای آبشخور هم هست. در نتیجه از بُعد معنوی، به معنای آبشخور معنوی هم است. برای خدا خیلی مهم است که مشرب و منبع معنوی انسانها چی باشد. خدا در این آیه، توجه ما را به بیمار روانی ای که تازه خوب شده باشد، جلب میکند و می فرماید که مشرب و منبع معنوی این بیمار خیلی مهم است. زیرا بیمار روانی، پر از معنویت کاذب است و نباید هر چیزی به او گفته شود. باید فقط معنویت صحیح و بی شک و شبهه به او گفته شود تا که کم کم معنویت کاذب در روان او از بین رود.

۹. سن چهل سالگی:

افرادی که زیر چهل سالگی فوت میکنند، به این علت به بهشت زیرین خواهند رفت؛ زیرا که آنان سه دوره از زندگی خود را با کسب معنویت کامل نکرده اند. بنابراین فرصت کافی برای پیدا کردن خدا نداشته اند. خدا به آنان رحم میکند و آنان را وارد بهشت زیرین میکند.

۶- تا ۱۲ سالگی (کودکی)

۷- از ۱۲ تا ۱۸ سالگی (نوجوانی)

۸- از ۱۸ تا ۴۰ سالگی (بلوغ جسمی تا بلوغ روحی)

۹- از ۴۰ تا ۶۰ (دوران میانسالی)

۱۰- ۶۰ به بالا (دوران پیری)

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۵﴾

و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد می گوید پروردگارا بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان در حقیقت من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان‌پذیرانم (۱۵)

سن مسوولیت چه سنی است؟ اگر بچه ای در ۱۲ سالگی بمیرد و هرگز چیزی درباره خدا نشنیده باشد، به بهشت خواهد رفت یا به جهنم؟ اگر این بچه ۱۵ سال داشته

باشد، یا ۲۱ سال، یا ۲۵ سال، آنوقت چطور؟ در چه سنی انسان برای عقایدش مسئول شناخته می شود؟ مدتهاست که این سوال برای محققین تمام ادیان معمایی بوده است. قرآن، چهل سالگی را سن مسئولیت تعیین کرده است. براساس آیه ۱۵ سوره احقاف، هرکس پیش از رسیدن به چهل سالگی بمیرد، به بهشت می رود. اگر کسی به خدا ایمان داشت و از ایمانش بهره گرفت و روحش را بزرگ کرد به بهشت برین خواهد رفت وگرنه، به بهشت زیرین خواهد رفت.

اولین عکس العمل شما در برابر اینگونه اطلاعات این است که اعتراض می کنید. اگر کسی، واقعا بد، شرور، و منکر خدا بود، و پیش از چهل سالگی بمیرد چطور؟ آیا بازهم به بهشت می رود؟، علت اعتراض شما این است که انسان ذاتا بی رحم است، درحالیکه خدا از رحم و بخشایش سرشار است. انسان به بی رحمی گرایش دارد و فورا می گوید که همه آنها را به جهنم اندازید.

کسانی که به این رحمت الهی اعتراض دارند، نمی توانند معلوم کنند که چه سنی، سن مسئولیت است. آنها می پرسند، اگر آن شخص واقعا آدم بد و پلیدی باشد، چطور؟ جواب این است که، آیا خدا می داند که این شخص پلید است یا نمی داند؟ البته می داند. آیا خدا می داند که این شخص لیاقت بهشت را ندارد؟، البته که میداند. بنابراین، این شخص پیش از چهل سالگی نمی میرد. به همین سادگی. خدا تنها کسی است که به زندگی ما در این جهان خاکی پایان می دهد. او خوب می داند که چه کسی لیاقت بهشت را دارد، و چه کسی سزاوار آن است که به جهنم برود.

در اوایل سال ۱۹۸۹ میلادی مردی بنام تئودور رابرت باندی به جرم قتل چندین زن اعدام شد. همه معتقد بودند که او یکی از شرورترین جنایتکاران تاریخ بوده است. اعدام این شخص، از موارد نادری بود که حتی انجمن مبارزه با اعدام، به صدور این حکم اعتراض نداشت. بر عکس، بسیاری از مردم از خبر اعدام او به جشن و سرور پرداختند. بسیاری از خبرنگاران، سردبیران، و مقامات سیاسی از اینکه اعدام تئودور باندی یازده سال به تأخیر افتاد اعتراض کردند و گفتند که او حداکثر شش سال پس از محکومیتش می بایست اعدام می شد. اگر چنین کرده بودند، به استناد قرآن، بزرگترین لطفی بود که کسی می توانست برای او انجام دهد. باندی هنگام اعدام، ۴۲ سال داشت. اگر او پنج سال زودتر، یعنی در سن ۳۷ سالگی اعدام می شد، مستقیم به بهشت زیرین می رفت، اما او لیاقت بهشت را نداشت۰

از قرار معلوم، باندی یکی از نمونه هایی بود که خدا به ما نشان داد تا نشان دهد که کسی که لیاقت بهشت را ندارد پیش از چهل سالگی نمی میرد. نام او Theodore Robert Bundy دارای ۱۹ حرف است، و درست یک روز پیش از اعدامش اعتراف کرد که ۱۹ زن را کشته است. درخور توجه است که مارتین لوتر کینگ و ملکم اکس ، هر دو، درست چند ماه پیش از رسیدن به سن چهل سالگی کشته شدند.

۱۰. فلسفه چهل سالگی:

وقتی انسان آفریده شد، یک موجود کاملاً متفاوت هم در کنارش وجود دارد که در زندگی مثل هم اتاقی هستند. یکی از آن دو، شخص حقیقی انسان و دیگری همنشین

جن اوست. هر انسانی در بدو تولد، یک همنشین و یا همزاد جن همراه او خواهد بود. همنشین جن که همیشه با ماست، تمام جزئیات فکری و خیال و پندار نیک یا پندار بد ما را میداند (البته پندارهایی که به سطح فکر، خیال، توهم و یا حافظه رسیده باشند و گرنه پندارهایی که در قلب است را فقط خدا میداند). جنیان از نسل شیطان هستند و تمایلشان به هُل دادن و انحراف انسان به سمت نادرست بیشتر است. این دو، فقط دو شخصیت متفاوت نیستند، بلکه دو موجود کاملا متفاوت و مجزا هستند. بین روان انسان و جن همیشه نزاع و درگیری وجود دارد و هر یک از طرفین سعی می کند بر دیگری مسلط شود. توجه داشته باشید که انسان و جن در نهایت به یک بهشت نمی روند، برای هر کدام مکان های متفاوتی در نظر گرفته شده است (همانطور که در سوره الرحمن ذکر شده است). اگر نفس انسان پیروز شد و موفق شد جن را اصلاح کند، این احتمال وجود دارد که هر دو به بهشت برسند. اما اگر جن همزاد قوی باشد و بر انسان مسلط شود، دو چیز ممکن است اتفاق بیفتد:

الف) خدایی که همه چیز را می داند، قبل از سن چهل سالگی به زندگی انسان پایان می دهد تا انسان با نفس خوب را از همراهی جن بد و شیطانی نجات دهد و او را از این گروه بد نجات میدهد. بعضی آدمیان که سرکش هستند و زیر سن چهل سالگی می میرند، به این خاطر است که خدا به آنان رحم میکند و آنان را از گناه بیشتر نجات میدهد و آنان را از دست همزاد شیطانیشان نجات میدهد. افراد مشهور زیادی قبل از چهل سالگی فوت کرده اند و به بهشت راه یافته اند. از جمله تختی، بروسلی،

مارتین لوتر و ... کسانی که قبل از چهل سالگی بمیرند، بدون استثناء وارد بهشت زیرین خواهند شد و این رحم و لطف خداست که شامل آنان میشود.

ب) اما خدای دانای مطلق که همه چیز را از قبل میداند، اگر بداند که انسان و جن برای انجام بدی و شرّ با هم هستند و با هم خلوت و توافق کرده اند، اجازه می دهد که زندگی انسان از چهل سالگی هم بگذرد. در این صورت، سرنوشت نهایی انسان و جن هر دو، جهنم است که در آن جمع می شوند. اگر انسان بتواند بعد از سن چهل سالگی، پندارش را نیک کند و این پندار نیک را به کردار و گفتار تبدیل کند و ادامه دهد؛ به بهشت برین راه خواهد یافت. زیرا اگر انسان پندارش را نیک کند و این پندار نیک تداوم داشته باشد، یعنی جن همزادش را کنار زده است و یا قانع کرده است. برای قانع کردن جن همزاد، نباید به هیچ وجه با اجنه ارتباط برقرار کرد، بلکه همینکه ما پندار نیک انتخاب کنیم، جن همزاد، کار دستش میاید و تصمیم خود را خواهد گرفت. جن همزاد فقط این زبان را متوجه خواهد شد (پندار نیک و یا پندار بد) و هر گونه ارتباط دیگری با اجنه و شیاطین، به نفع آنان است و بر انسان مسلط میشوند. اما پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک، مهمترین سلاح برای جلوگیری از تجاوز آنان به مرز و حیطه ذهنی انسانهاست.

اما هنگامی که زندگی انسان قبل از چهل سالگی به پایان می رسد، انسان خوب که در یک گروه بد (همنشین یک جن بد و قوی) قرار داشت، نجات می یابد و به بهشت می رود. اما رفیق جنش، که یک شیطان خبیث است رها می شود و اجازه داده می شود تا سالیان دراز در جهان ما که کوچکترین و داخلی ترین جهان از میان هفت جهان است،

بماند. این نیز بخشی از رحمت خداست، زیرا او به جنیان اجازه می دهد که چند هزار سال دیگر در اطراف خود بگردند، شاید توبه کنند و اصلاح شوند. اما متاسفانه شیاطین جن رها شده از بدن انسان در بیشتر موارد رستگار نمی شوند و موفق به توبه نمیشوند. که گاهی مردم شیاطین آزاد شده را ارواح سرگردان می نامند و به اشتباه فکر میکنند که آنان ارواح آدمیان مرده هستند. در حالی که این نوع تماس، کید و حیله شیاطین رها شده برای گمراه کردن انسانهاست تا آدمیان را سر کار گذارند. ارواح سرگردان همان شیاطین آزاد شده هستند که همزاد انسانیشان می میرد. گاهی انسانها با ارتباط با همزاد شیطانی فرد فوت شده، اطلاعاتی از او کسب میکنند و به اشتباه فکر میکنند که این خود فرد مرده است. همزاد شیطانی انسان هفتاد سال با آدمی زندگی میکند و خیلی چیزها از پندار فرد فوت شده میداند و از این طریق میتواند انسانها را گمراه و فریب دهد و معمولا نود و نه درصد اطلاعاتی که به انسانها میدهند، دروغ و فریبکاری است.

انسانی که قبل از چهل سالگی، زندگیش در دنیای فانی خاتمه می‌یابد، راهی بهشت زیرین می‌شود، زمانی که همدم جنی‌اش چند هزار سال دیگر زنده می ماند، تا بعداً به جهنم برود. به همین دلیل تعداد شیاطین زنده بسیار بیشتر از انسانهاست و دشمنی شیاطین با انسان از همان بدو تولد شکل می گیرد. گاهی بعضی شیاطین شرایط روحی خاصی را در انسان همزادشان بوجود می آورند و او را از زندگی نا امید میکنند و او را به سمت خودکشی سوق میدهند و به این طریق جن همزاد میخواهد خود را آزاد کند. زیرا تا وقتی که انسان زنده باشد، جن همزاد انسان باقی می ماند ولی بعد از

مرگ انسان، جن همزاد آزاد میشود. بیشتر شیاطین دنبال این چنین آزادی ای هستند. تعریف آزادی از نظر آنان، یعنی رهاشدن از همزاد انسانیشان. در حالی که همنشین انسان خوب بودن، بهترین فرصت برای درک معنویت صحیح توسط جن است. ابلیس نخواست همنشین خوب برای آدم باشد و دنبال این نوع آزادی بود و خود را برای همیشه بدبخت کرد و دنبال هوا و هوس خود رفت.

اگر جن این امکان را از دست دهد، ضرر بسیار زیادی خواهد کرد و خیلی از آنان به اشتباه فکر میکنند که باید از دست انسان همزادشان رهایی یابند. جنیان پندار ما انسانها را متوجه میشوند و این پندار نیک یا بد ماست که برای آنان روشن کننده عقاید و راه و روششان است. بنابراین جهت تاثیر ایمانی بر اجنه و شیاطین و دور کردن اجنه بد از خود، تنها راه این است که پندار خویش را درست و تصحیح کنیم و هیچوقت فکر و خیالات و نیات غلط به ذهن خویش راه ندهیم. طرز برخورد با شیاطین نوعی جنگ و گریز و تقوا و پرهیزگاری است.

این نوع فرار از دست همزاد و یا همسر، میان ازواج انسانی هم برقرار است. گاهی یکی از زوجین با ایمان است و دیگری به ایمان اعتقاد چندانی ندارد. فرد یک سری محدودیت ها را که زوج با ایمان در زندگی مشترک ایجاد میکند، را دوست ندارد و در نهان دوست دارد که زوجش بمیرد تا از دست او راحت شود و به آزادی برسد. حتی گاهی ازواج، تفکرات فمنیستی (مردانه و یا زنانه ؛ هر چند که کلمه فمنیست برای زنان بکار میرود ولی میتواند برای مردان هم بکار برده شود (مِنیست)) می گیرند و دنبال آزادی و رهایی از قید و بند زن و شوهری هستند. این نوع آزادی، راه

نجات اشتباهی است و یک نوع بیراهه است. دلیل اصلی گزینش تفکرات فِمِنیستی توسط زنان و یا مِنیستی توسط مردان؛ اعلام آزادی از جنس مخالف است. زیرا این افراد به اشتباه فکر میکنند که قید و بند ازدواج؛ آنان را در بند میکند و آزادی آنان را می گیرد.